

اسلام، دینی جهانی است و پیام آور آن، حضرت محمد (ص)، رحمت و سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار اسلام، مرز مکانی و رنگ روزگار ویژه‌ای ندارد. طنین دلنشین کلام ایشان، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان‌های پاک، پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند. (پیام و آهنگ زیبا و دل‌انگیز سخنان پیامبر (ص)، بسیار گسترده‌تر و فراتر از محدوده فرهنگ‌های تاریخ بشری است و وجود تمام انسان‌های پاک، همواره و همیشه علاقه‌مند شنیدن آن پیام‌ها و سخنان ناب است.) پیام پیامبر (ص)، گنجینه و آبخوری است که انسانیت، همواره برای تازگی و شکوفایی و شکوهمندی خود بدان، نیازمند است. (پیام‌ها و سخنان پیامبر (ص) هم چون گنج با ارزش و سرچشمه‌ای است که انسان‌های صالح و درستکار همواره برای تازگی، شادابی، بزرگی و شکوه خود به آنها نیازمند هستند.) در این درس، بخشی از سفارش پیامبر اعظم (ص) به «ابوذر» را می‌خوانیم:

ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و دارایی‌ها و گفته‌هایتان نمی‌نگرد؛ بلکه به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد. ای ابوذر! خداوند بلند مرتبه به زیبایی و چهره ظاهری و اموال و سخنان شما توجه نمی‌کند، بلکه به اعمال و رفتار و باطن قلبتان توجه می‌کند.

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت شمار: جوانی‌ات را پیش از فرا رسیدن پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی، آسایش را پیش از گرفتاری و زندگی‌ات را پیش از مرگ. ای ابوذر، اگر درباره چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی. ای ابوذر، اگر درباره چیزی که علم و شناخت نداری از تو پرسش شود، بگو که پاسخ آن را نمی‌دانم تا از اتفاقات و حوادث ناخوشایند آن در امان و آسوده باشی.

ای ابوذر به اندازه نیاز، سخن بگوی. گشاده روی و خندان باش که خدای تعالی، گشاده روی و آسان گیر را دوست دارد. ای ابوذر، سخنان بیهوده و نادرست را نگو و به اندازه نیاز خود، حرف بزن و همیشه خندان و شاداب باش. زیرا خدای بلند مرتبه، انسان خندان و باگذشت را دوست دارد.

ای ابوذر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی و تنهایی، بهتر از هم نشین بد است.

مثل مومنان، جمله چون یک تن است؛ چون یک اندام را رنجی رسد، همه اندام‌ها آگاهی یابند و رنجور شوند. مثل مومنان، همگی مثل اندام یک بدن است، وقتی به یکی از اندام آسیب و رنجی برسد تمام اندام‌ها با خبر می‌شوند و رنجور و ناراحت می‌شوند.

ای ابوذر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی؛ زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه پروردگار پذیرفته نمی‌شود. مومن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش از گنجشک در قفس، تلاش می‌کند.

خود ارزیابی (صفحه ۱۰۱ کتاب درسی)

- ۱- منظور از جمله «خداوند به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد» چیست؟ خدا از همه کارها خبر دارد و برای خدای بزرگ نیت و عمل بندگان بسیار مهم است نه ظاهر کار، چه بسا کارهایی که ظاهر خوبی دارند اما در نیت برای خدا نیستند. فقط ظاهرشان برای خداست.
- ۲- این درس را با درس ششم (آداب زندگانی) مقایسه کنید و شباهت‌های آن را توضیح دهید. در هر دو به برخی از عادات و آداب مهم زندگی اشاره دارند و از موارد مشترک و شبیه به هم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱) گشاده رویی و کم سخن بودن (۲) کمک به هم‌نوع در مشکلات و رنج‌ها (۳) انتخاب هم نشین خوب (۴) درباره چیزی که علم نداری، حرف نزن.
- ۳- بیت زیر با کدام بخش درس، ارتباط دارد؟

کمال است در نفس انسان، سخن تو خود را به گفتار، ناقص مکن

(بوستان، سعدی)

ای ابوذر، اگر درباره چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی. ای ابوذر، به اندازه نیاز سخن بگو.

گفت‌وگو (صفحه ۱۰۲ کتاب درسی)

- ۱- از رفتارهای پسندیده‌ای که در این درس خوانده‌اید، کدام رفتارها در مدرسه، کاربرد بیشتری دارد؟ توجه کردن به باطن افراد و انتخاب دوستان خوب که رفتار آنها در رفتار ما تأثیر می‌گذارد و سنجیده حرف زدن، کم حرف زدن، خوب حرف زدن، انتخاب هم نشین و دوستان خوب، گشاده رویی، قهر کردن، رهایی از کار بد و گناه، کمک به هم‌نوع در بیماری‌ها و مشکلات
- ۲- هر گروه برای یکی از موضوع‌های رفتاری درس، داستان، خاطره یا حکایتی مناسب به کلاس عرضه کند. موضوع خود را انتخاب کنید و بر اساس موضوع انتخاب شده، داستان یا حکایتی بیابید. از بزرگ‌ترها بپرسید و یادداشت کنید و یا خودتان داستانی مربوط به موضوع‌های مطرح شده بنویسید.

واژه شناسی

پیشوند «بی» در بیشتر موارد، جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود؛ مگر در املاهای واژه‌های: بیهوده، بیچاره و بینوا.

نکته زبانی

گروه فعلی ۴

فعل ماضی بعید:

جمله‌های زیر را بخوانید و به ساخت فعل آنها دقت کنید.

* احمد این داستان را قبلاً خوانده بود.

* آنها با خانواده خود به مسافرت رفته بودند.

در این جمله‌ها «خوانده بود و رفته بودند» فعل ماضی بعید هستند. به فعلی که در گذشته دور انجام گرفته است، فعل «ماضی بعید» می‌گویند.

فعل ماضی بعید، این گونه ساخته می‌شود:

فعل ماضی بعید			
بن ماضی فعل مورد نظر	ه	فعل کمکی «بود»	شناسه
خواند	ه	بود	م ، ی ، ی ، یم ، ید ، ند
خوانده بودم			خوانده بودیم
خوانده بودی			خوانده بودید
خوانده بود			خوانده بودند

فعل ماضی التزامی:

اکنون به جمله‌های زیر، توجه کنید:

* شاید احمد از مسافرت برگشته باشد.

* شاید آوای پرنده‌ای را در سکوت جنگل شنیده باشی.

* ای کاش بارش برف را در زیر نور خورشید دیده باشید.

در جمله‌های بالا «برگشته باشد، شنیده باشی و دیده باشید» فعل ماضی التزامی هستند. به فعلی که در زمان گذشته با تردید، شرط و آرزو انجام شده باشد، فعل «ماضی التزامی» گفته می‌شود. فعل ماضی التزامی این گونه ساخته می‌شود:

فعل ماضی التزامی	
بن ماضی فعل مورد نظر + ه + فعل کمکی «باش» + شناسه	
گفته باشم	گفته باشیم
گفته باشی	گفته باشید
گفته باشد	گفته باشند

نوشتن (صفحه ۱۰۳ کتاب درسی)

۱- مترادف واژه‌های زیر را در متن درس بیابید و بنویسید.

سعدت	=	خوشبختی
آواز	=	طنین
غنیمت شمردن	=	بهره بردن
بلند مرتبه	=	متعال
مشتاق	=	آرزومند
دانش	=	علم

۲- مانند نمونه، جدول زیر را کامل کنید.

ماضی ساده	ماضی استمراری	ماضی مستمر	ماضی بعید	ماضی التزامی	ماضی نقلی	مصدر
اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع	
خواندم	می‌خواندی	داشت می‌خواند	خوانده بودم	خوانده باشید	خوانده‌اند	خواندن
گفتم	می‌گفتی	داشت می‌گفت	گفته بودیم	گفته باشید	گفته‌اند	گفتن
شنیدم	می‌شنیدید	داشت می‌شنید	شنیده بودیم	شنیده باشید	شنیده‌اید	شنیدن
دیدم	می‌دیدید	داشت می‌دید	دیده بودیم	دیده باشید	دیده‌اید	دیدن
گرفتم	می‌گرفتی	داشت می‌گرفت	گرفته بودیم	گرفته باشید	گرفته‌اید	گرفتن
آوردم	می‌آوردی	داشت می‌آورد	آورده بودیم	آورده باشید	آورده‌اند	آوردن

۳- با توجه به متن، گاهی اوقات تنهایی پسندیده است، در این باره، دو بند بنویسید. به تأثیر دوست و هم نشین بد اشاره دارد که اگر انسان هم‌نشین خوب داشته باشد از تنهایی بهتر است و اگر هم نشین بد داشته باشد تنهایی از آن هم نشین، بهتر است. پس اگر انسان هم نشین بدی داشته باشد، تنها باشد بهتر است.

حکایت

سیرت سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رُعیای چنان حقیر می‌نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این توبرهٔ کاه، بردار و به لشکرگاه سلمان بَر. سلمان فارسی امیر و فرماندهٔ لشکری بود. در میان مردم آن چنان خود را کوچک و حقیر نشان می‌داد که یک وقت یک خادم به او رسید، گفت: «این کیسهٔ بزرگ کاه را بردار و به لشکرگاه سلمان ببر.»

چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: امیر است. آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد.

وقتی به لشکرگاه رسید، مردم به او گفتند: آن فرد، همان امیر است. آن خادم ترسید و به دست و پای سلمان افتاد.

سلمان گفت: به سه وجه، این کار را از برای خودم کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار.

سلمان گفت: به سه دلیل، این کار را برای خودم انجام دادم، نه برای تو، هیچ نترس (نارحت نباش)

اول آنکه تکبر از من دفع شود؛ دوم آنکه دل تو، خوش شود؛ سوم آنکه از عهدۀ حفظ رعیت، بیرون آمده باشم.

اول آنکه تکبر و خودبینی از من دور شود؛ دوم آنکه دل تو خوش شود و خوشحال و بانشاط شوی سوم آنکه از عهدۀ حفظ مردم و زیر دست خود سربلند بیرون آمده باشم.